

مشنوی معنوی

۱- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۲- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۳- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۴- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۵- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۶- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۷- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۸- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۹- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.
 ۱۰- مولانا محمد امجد الدین محمد بن محمد، ۱۶۱-۱۶۲ ق.



انتشارات کتاب آبان

[illegible]

نشانی دفتر نشر: تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوی فاتحی داریان، پلاک ۴ طبقه همکف، واحد ۱
شماره تماس: ۰۲۱۷۸۰۳۶۰۰ - ۰۲۱۷۸۰۳۶۰۱ | پست الکترونیک: info@abanbook.net و وبسایت: www.abanbook.com

مقدمه

مولوی لقبی است که به جلال الدین محمد عارف و شاعر و حکیم و صاحب مثنوی معروف در هند و پاکستان و محقق و دانشمند در دوران حیات خود «جلال الدین» و گاهی «خداوندگار» و «مولانا خداوندگار» و «لقب مولوی» در قرنهای بعد (ظاهراً از قرن نهم) برای وی بکار رفته و او به نامهای «مولوی» و «مولانا» و «مولوی رومی» و «مولوی روم» و «مولانای روم» و «مولانای رومی» و «جلال الدین محمد رومی» و «مولانا جلال بن محمد» و «مولوی رومی بلخی» شهرت یافته و از برخی از اشعارش تخلص او را «خاموش» و «خاموش» و «خامش» دانسته اند. وی در سال ۶۰۴ ه‍.ق در بلخ متولد شد. پدرش به روم به سبب طول اقامت و وفات او در شهر قونیه است، ولی خود او همواره خویش را از پدرم ترکستان می شمرده است؛ اگرچه وطن در چشم او «مصر و عراق و شام نیست» نسب مولوی به گفته بعضی، از جانب پدر به ابوبکر صدیق می پیوندد. پدر وی بهاء الدین ولد که لقب سلطان العلماء داشت، مدرس و واعظی بود خوش بیان و عرفان گرای در بلخ، و مورد احترام محمد خوارزمشاه بود. وی حمزه از خوارزمشاه رنجشی یافت با جلال الدین که کودکی خردسال بود از بلخ بیرون آمد. پسندید در حدود و خش و سمرقند می بود. آن گاه عزیمت حج کرد. در همین سفر وقتی که به نیشابور رسید عطار به دیدن بهاء ولد آمد و مثنوی اسرارنامه را بدو هدیه کرد و چون جلال الدین را که که یکی سال بود، دید، گفت: «زود باشد که این پسر تو آتش در سوختگان عالم زند» در بازگشت از حج مدت در شام و سپس در شهرهای آسیای صغیر بودند. جلال الدین در لارنده به اشارت پدرش در خانقاه دختر شرف الدین لالا را به زنی گرفت و چهار سال بعد پدر و پسر به خواهش سلطان سلاجوق در رخت به قونیه کشیدند و بهاء الدین در سال ۶۲۸ در آن شهر درگذشت و پسر بر مسند تدریس و منبر وعظ پدر نشست و یک سال بعد، برهان الدین محقق ترمذی از شاگردان و یاران بهاء الدین، جلال الدین را تحت ارشاد خود درآورد و چون به سال ۶۳۸ درگذشت، جلال الدین جای او را گرفت. و مدت پنج سال یعنی تا سال ۶۴۲ که شمس تبریزی به قونیه آمد، بر مسند ارشاد و تدریس و به تربیت طالبان علوم شریعت همت گماشت و به زهد و ریاضت و احاطه به

مکتوبی معنوی

علوم ظاهر و پیشوایی دین سخت شهره گشت. سفر هفت ساله مولانا به شام و حلب نیز در سال ۶۳۰ به اشاره همین برهان الدین و برای تکمیل کمالات و معلومات صورت گرفته است. زندگانی مولانا پس از آشنایی با شمس تبریزی صورت دیگری یافت. شمس الدین محمد بن علی بن ملکداد (متوفی به سال ۶۴۵) معروف به شمس تبریزی از مردم تبریز و شوریده‌ای از شوریدگان عالم بود. وی به سال ۶۴۲ به قونیه وارد شد و در ۶۴۳ از قونیه بار سفر بست و به دمشق پناه برد و بدین سان پس از شانزده ماه همدمی، مولانا را در آتش هجران بسوخت. مولانا پس از آگاهی از اقامت شمس در دمشق نخست غزلها و نامه‌ها و پیامها، و بعد فرزند خود سلطان را با جمعی از یاران در جستجوی شمس به دمشق فرستاد و پوزش و پشیمانی مردم را از تار خود و بیان داشت و شمس این دعوت را پذیرفت و به سال ۶۴۴ با بهاء ولد به قونیه بازگشت. اما این نیز با جهل و تعصب عوام رویرو شد و ناگزیر به سال ۶۴۵ از قونیه غایب گردید و دانسته بود که از قونیه به کجاست. مولانا پس از جستجو و تکاپوی بسیار و دوبار مسافرت به دمشق از گمشدگی و پشیمانی بی‌اقت، ولی آتش عشق و امید همچنان در خود فروزان داشت، از اینرو سر به شیشه برآورد و بیست غزلهای آتشین و سوزناک دیوان شمس، دست‌آورد و گزارش همین روزها و لحظات شتابان است.

عجب آن دلبر زیبا که شد؟ عجب آن سرو خوش بالا کجا شد؟

میان ما چو شمع می نور...

بمرو برره بیرسی از رهگذار

چو دیوانه همی گردم به صحرا که آن آه در این صحرا کجا شد؟

دو چشم من چو جیحون شد ز گریه

به هر تقدیر، شمس تبریزی که مولانا به نام نمونه اعلای یک انسان کامل با دیدار و صحبت باو عشق می ورزید با غیبت ناگهانی و همیشگی خود موری را بر پیشانی جهان عشق و هیجان سوق داد و از مسند وعظ و تدریس به محفل وجد و سما و معشور ساخت. بهتر است این نکته را از زبان خود عاشق بشنویم:

زاهد بودم ترانه گویم کردی بنزد دفتر بزم و باده جویم کردی

سجادمنشین باوقاری بودم بازچه کودکان کویم که

پس از غیبت شمس تبریزی، شور مایه جان مولانا، دینار صلاح الدین زرکوب بودند. زرکوبی که در قوفیه زرگری عامی و ساده دل و پاک جان بود، مولانا را همچون گلایی می ماند که عطر گل از او می جست:

چونکه گل رفت و گلستان شد خراب
بوی گل را از که جوئیم از گلاب

صلاح‌الدین مدت ده سال (از ۶۴۷ تا ۶۵۷) مولانا را شیفته خود ساخت و بیش از هفتاد غزل

از غزل‌های شورانگیز مولانا به نام وی زیور گرفت. صلاح‌الدین از دست رفت، ولی روح نا آرام مولانا همچنان در جستجوی مضراب تازه با آهنگ شورانگیز تر و سوزنده‌تری بود و آن، با جاذبه حسام‌الدین چلبی به حاصل آمد. حسام‌الدین از خاندانی اهل فتوت بود و پس از مرگ صلاح‌الدین سرود مایه جان مولانا و انگیزه پیدایش اثر عظیم و جاودانه او، مثنوی گردید. مولانا پانزده سال با حسام‌الدین، همدم و همصحبت بود و مثنوی معنوی، یکی از بزرگترین آثار ذوق و تدبیرش بکسری را حاصل لحظه‌هایی از همین همصحبتی توان شمرد:

ای ضیاء الحق حسام‌الدین تویی که گذشت از مه به نورت مثنوی
مثنوی را چون تو مبدا بوده‌ای گر فزون گردد توانش افزوده‌ای

روز شنبه پنجم جمادی‌الآخر سال ۶۷۲ ه‍.ق مولانا بدروود زندگی گفت. خرد و کلان مردم رقیه حتی مسیحیان و یهودیان نیز در سوگ وی زاری و شیون نمودند. جسم پاكش در مقبره خانقاهی در کربلا و پدرش در خاک آرمید بر سر تربت او بارگاهی ساختند که به «رقیه خضراء» شهرت دارد و در روز هفتم مثنوی خوان و قرآن خوان کنار آرامگاه او مجاورند. مولانا در میان بزرگان اندیش و شعر ایران شأن خاص دارد و هر کس یا گروهی از زاویه دید مخصوصی تحسینش می‌کنند. وی تر سر ایران و بیشتر صاحب‌نظران جهان، به نام عارفی بزرگ، شاعری نامدار، فیلسوفی تیزبین، و انسان کامل شناخته شده است، که هریک از وجوه شخصیتش شایسته هزاران تمجید و ستایش است. پاكش او در جهان شعر و شاعری چنان والا است که گروهی او را بزرگترین شاعر جهان، و دیگری بزرگترین شاعر ایران، و جمعی، یکی از چهار یا پنج تن شاعران بزرگ ایران می‌شمارند و مریدان دوستدارانش، بیشتر به پاس جلوه‌های انسانی، عرفانی، شاعری، فیلسوفی شخصیت او، زیارت آرامگاهش می‌شتابند و شگفت اینک بارگاه او در شهر قونیه و دیگر بلاد عثمانی هم یک غایت و عالم ربانی، و پیشوای روحانی مورد نذر و نیاز است و مردم آن سامان از این دیدگاه شاکش همت و مدد می‌جویند و خود چه بجا فرموده است:

هر کسی از ظن خود شد یار من وز درون من نجست اسیر من
در میان بزرگان ادب فارسی مولوی پرکارترین شاعر است و آثار او عبارتند از مثنوی معنوی، غزلیات شمس تبریزی، رباعیات، فیه مافیه، مکاتیب، مجالس سبعة.

مثنوی معنوی معروفترین مثنوی زبان فارسی است که مطلق عنوان مثنوی را ویژه خود ساخته است. مثنوی شریف دارای شش دفتر است و دفتر نخستین آن، میانه سال ۶۵۷ تا ۶۶۰ آغاز شده و دفتر ششم آن در اواخر دوران زندگی مولانا پایان گرفته است. مثنوی با این بیت آغاز می‌گردد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جداینها شکایت می‌کند

شعری مثنوی

وقتی نی حکایت خود را به زبان مثنوی می گوید مولوی از آن سرگذشت روح پرماجرا و دردمندی را که از نیستان جانها جدا افتاده و سخت در نکایوی وصل اصل خویش است می شنود.

غزلیات شمس تبریزی که به دیوان شمس و دیوان کبیر نیز شهرت دارد، مجموعه غزلیات مولانا است.

آفاق بینش او چندان گسترده است که ازل و ابد را به هم می پیوندند و تصویری به وسعت هستی می آفریند. تصاویر شعر مولانا از ترکیب و پیوستگی زرقرترین و وسیعترین معانی پدید آمده است. عناصر سازنده تصاویر ممتاز شعری او مفاهیمی هستند از قبیل مرگ و زندگی و ستاخیزش و ابد و عشق و دریا و کوه.

شمس به لحاظ تنوع و گسترده‌گی واژه‌ها در میان مجموعه‌های شعر فارسی بخصوص در میان غزلیات، مستثنی است. او خود را برخلاف دیگران در تنگنای واژگان رسمی محدود نمی‌کند و می‌کوشد تا در همان شکل جاری و ساری آن، برای بیان معانی و تمایز بیکران و گونه‌گون خود، واژه‌های جدید و استفاده کلمات و تعبیرات خاص لهجه مشرق ایران بخصوص خراسان و زبان تودکس دم به اصوات حیوانات و اتباع عامیانه و ترکیبات خاص خود و حتی عبارات ترکی ابائی نماید.

چون کشنی بی لنگر کز می‌شد و مژ می‌شد وز حسرت او مرده صد عاقل و دیوانه

من کجا شعر از کجا لیکن به من در می‌گردد آن بی ترکی که اید گویدم «هی کی‌م سن»

ای مطرب خوش قافا تو قی قی و من قوقو ای دق و من جت جق، توهی هی و من هوهو

ای خسرو خویان جهان حق حقیقی وی نور تو بر کمال جهان مطلقیتی
آن دم که زند بانگ خروسان سحرگاه قوقا قوققا، سوق قوققا قی قوققی
از این دست است اصطلاحاتی چون:

دلنک شهنشاک، مجازاً بدن خاکی جولاه هستی باق، مجازاً عقل یا قوه تشخیص علیو، جفندر، لبو، شکستن قواعد و تصرف در شکل‌های صرفی و نحوی نیز از دیگر ویژگی‌های شعر مثنوی است. همچنین آوردن «نزدیک» به جای «نزدیکتر» و «پیروز» به جای «پیروزی» و ساختن صفت تفصیلی از اسم و ضمیر:

در دو چشم من نشین، ای آن که از من من تری تا زبان اندر گشت سوسن که تو سوسن تری
هماهنگی و انسجام در میان همه اجزا و ابیات غزلیات که از آن به وحدت حال توان نام برد در

این دیوان بیش از دیوان غزل‌های عطار و سعدی و دیگران جلوه‌گر است؛ ملتزم نبودن مولانا به موازین زیباشناختی و رعایت‌های لفظی و فنی، این وحدت حال را بیشتر شکل داده است. قالب‌شکنی یکی دیگر از ویژگی‌های شکل شعر مولانا است. وی در بسیاری از غزلها ناگهان ردیف را به قافیه یا قافیه را به ردیف تبدیل می‌کند و در رعایت ارکان عروضی بی‌قیدی شکستی نشان می‌دهد و مثلاً غزلی را که در بحر هزج آغاز کرده در وسط کار ناگه به رمل تبدیل می‌کند و بعد دوباره به همان بحر هزج برمی‌گردد؛ چنانکه در غزل به مطلع از هزی عشق زهی عشق! که نیست خدایا! به این شیوه دست زده است. کوتاهی و بلندی بیش از حد معمول غزلها نیز یکی دیگر از خصوصیات شکل شعر اوست که گاهی از مرز نود بیت می‌گذرد و زمانی از سه یا چهار بیت تجاوز می‌کند. در بحال تعداد بحور شعری در اشعار مولوی بیش از دیگر شاعران است بدین توضیح که چهل و هفت بحر از بحور عروضی شعر سروده است و حال آنکه بحوری که در استخدام شاعران دیگر در آمده است از بیست و هفت برتر نمی‌رود.

رباعیات: شاعر می‌تواند شش‌ها و حالها و لحظه‌هایی در خور مقام مولانا می‌توان سراغ گرفت. فیه مافیه: این کتاب تقریباً مولانا به نثر است و آن را سلطان ولد به مدد یکی از مریدان پدر تحریر کرده است.

مکاتیب: که شامل نامه‌های مولانا است

مجالس سبعه: سخنانی است که در برابر منبر گفته است. نمونه اشعار:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند	کمر نیستان تما مرا بریده‌اند
از نغمه‌ی درد و زن نالیده‌اند	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
با بگویم شرح درد اشتیاق	هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز روید روزگار وصل خویش	من به هر جمعیتی نالان شدم
جفت بدی را در حالان شدم	هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نیست آزار من	سر من از ناله من دور نیست
لیکن چشم و گوش را از نور نیست	آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندد نیست باد	آتش عشق است کانداز نی فتاد
جوشش عشق است کانداز نی فتاد	همچو نی زهری و تریاقی که دید
همچو نی دمساز و مشتاقی که دید	نی حدیث راه پر خون می‌کند
قبضه‌های عشق مجنون می‌کند	شادباش ای عشق خوش سودای ما
ای طیب جمله علت‌های ما	ای دوی نخوت و ناموس ما
ای تو افلاطون و جالینوس ما	جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کسوه در رقص آمد و چالاک شد	



این خانه که پیوسته در آن چنگ و چفانه است
این صورت بت چیست اگر خانه کعبه است
گنجی است در این خانه که در کون نگنجد
خاک و خس این خانه همه عنبر و مشک است
فی الجمله هر آن کس که در این خانه رهی یافت
این خواجه چرخ است که چون زهره و ماه است
مستانه است اگر چه هزارند، یکی اند
بیشتر عشق آتش و خاموش کن ای دل!

حیل را که عاشقانه شود، دیوانه شو
هم خویش را بیگانه کن، هم خانه او پرانه کن
رو سینه را چون سینه دل هفتاب شو، کینه ها
باید که جمله جان شوی تا لایت پیمان شو
چون جان تو شد در هوا، ز افسانه شوی با
قفل بود میل و هوا، بنهاده بر دلها
گر چهره بنماید صنم، پر شو از او چون آینه
شکرانه دادی عشق را از تحفه ها و مالها
ای شمس تبریزی بیادر جان جان داری تو جا

رجوع به مثنوی چاپ نیکلسون و کلیات دیوان شمس، احادیث مثنوی، مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی، زندگینامه مولانا جلال الدین محمد، خلاصه مثنوی، شرح مثنوی، تریفه مقدمه کتاب فیه مافیه (هر ۷ مآخذ اخیر تصحیح یا تألیف مرحوم استاد خروازنفر) و یادنامه مولوی (۱۳۳۷ ش)، مولوی چه می گوید، (استاد جلال همائی)، گزیده غزلیات مثنوی (تألیف آقای دکتر شفیع کدکنی) و مکتب شمس (تألیف انجوی شیرازی) و باکاروان حله (تألیف دکتر زرین کوب) و مجالس النقاس و آتشکده آذر ص ۲۰۷ و تذکره نصر آبادی ص ۴۳۶ و علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۳۰۲ شود.